

واژه‌نامه

آمود: Ā Mud

آنچه به بدنه بنا الحاق می‌شود مثل انواع تزئینات داخلی.

ل. م. ص. ۹۱ (مص خم. آمودن) در کلمات مرکب بمعنی آموده آید: گوهر آمود. آموده: آراسته مزین متحلی
ل - د ص ۱۸۰ آموده = آراسته، متحلی

آوگون Avgūn

انحنای پای گنبد که به طرف داخل متمایل می‌شود.

ل. م. ص ۷۹. آوگون = آگون = نگون = واژگون

آهنگ Āhang

نوعی طاق که در بناهایی که در دو طرف دیوار متحد دارد مناسب‌ترین پوشش است مثل آب انبارها. نام دیگر آن طاق گهواره‌ای است در فرانسه به آن برسو (Bercu) گویند.

ل. م. ص ۱۰۸. آهنگ = خمیدگی طاق و سقف و ایوان و مانند آن
ل. د ص ۲۲۰ - خمیدگی طاق و سقف ایوان و مانند آن و آنرا به اصطلاح بنایان لنگر خوانند

افراز: Afrāz

ارتفاع طاق یا چفد

ل. م. ص. ۳۱۸. افراز = فراز، پهلوی افراختن = افراشتن = بلندی فراز

ل. د ص. ۳۰۷. بمعنی بالا و فراز. مقابل نشیب، بلندی و قله، بمعنی بالا باشد.

آزغ = Azgā

معرب تنغ = پوشش منحنی شکل

ل. م. ص. ۲۱۸. ازغ = ازغ = ازگ: آنچه از شاخه‌های درخت ببرند و ویرایش دهند، آنچه از شاخه‌های درخت

انگور ببرند

ل. د. ص ۱۹۸۳. ازغ = ازغ = ازگ: آنچه از شاخه‌های درخت ببرند و ویرایش دهند.

استوان Owst vān

ستون با مقطع گرد

ل. م. ص ۲۶۲. استوان = ستوان = استوار، محکم، متین

ل. د. ص ۲۲۰۳. استوار محکم

إسپر Espar

دیوار غیر باربر = تیغه

ل. م. ص ۲۳۱. دیوار میان دو مجردی از بیرون سو، بدنه دیوار درسته از آجر و غیلان که زیر طره باشد بر قسمت

بیرونی ساختمان (Corniche)

اوزیر = افزیر = Afzir = ozir

استخوان بندی یا اسکلت بنا که امروز لغت «سازه» به غلط جانشین آن شده است مترادف این لغت در معماری غربی استراکچر است.

ایوار گاه Ivārgāh

بخشی از تاق ما بین شکرگاه تا زاویه $67/5^\circ$ درجه نسبت به افق

ل. م. ص ۴۲۲. ایوار: هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب، شبگیر

ل. د. ص ۵۹۹۰. ایوار: هنگام عصر، نزدیک غروب

ایوار + گاه

ایوار در فرهنگهای زیر با معانی و توصیفات متفاوت ولی مشترک اینگونه تعریف شده است:

۱- وقت عصر را گویند چنانکه شبگیر صبح را (جهانگیری) (فرهنگ رشیدی)

۲- وقت عصر قریب به غروب که نماز دیگرش گویند سفر و حرکت آن وقت را ایوار گویند و صبح و سحر را شبگیر و هر دو لفظ مصطلح مسافران است چون قافله وقت پسین براه افتد گویند ایوار کرد و اگر وقت سحر به راه افتد گویند شبگیر کرد پس ایوار داخل کردن پاره از روز است به شب و شبگیر عکس آن در روز

مستعمل است. (آندراج) (انجمن آرا)

- ۳- با ثانی مجهول بر وزن دیوار، وقت عصر باشد که نماز دیگرش نیز می گویند چنانکه شبگیر صبح را خوانند .
 - و راه رفتن وقت عصر را ایوار کردن و وقت صبح را شبگیر نمودن گویند (برهان قاطع)
 ۴- حاشیه برهان قاطع: در کرمان نیز Ivâr به همین معنی استعمال شود
 ۵- این واژه در زبان کُردی هنوز هم مستعمل است. در فرهنگ مهاباد اثر گیو موکریانی اینگونه بیان شده است: نیوَرگه (همان ایوارگاه است) = پناهگاه
 - در فرهنگ کردی (بخش یک - آ - ب) اثر م. اورنگ ذیل نیوَر (ایوار) می نویسد: نیوَر (هسه ورامی) = به معنی پسین، ایوار (عصر) ایواره: لُری.
 - در فرهنگ کردی فارسی «همه نپانه بوژینه» ماموستاه ژار ذیل نیوَر و نیواره آن راه معنی عصر و تنگ غروب بیان کرده است ولی واژه نیوارگاه را نیاورده و بحتمل در ذیل حرف و = وِتره گار آورده باشد

شاهد مثال:

- ۱- نوگر شبگیر در توران نهی روی - به آنان کی رسی کایوار رانند. (بندار رازی)
 ۲- شب روز از رفتن بی درنگ - ز شبگیر و ایوارش آید به تنگ (هاتفی)
 ۳- یکی از لشکریان او که از شبگیر و ایوار فرار و پیکار به تنگ آمده بود (حبیب السیرج ص ۳۵۲)
 ۴- آو خ نرسیدیم به شبگیر و به ایوار - در سایه همسایه دیوار بدیوار (از مؤلف انجمن آرا)
 در نتیجه تنها در زبان کردی این ترکیب به معنی جا و مکان و محل استعمال دارد و در سایر فرهنگهای پارسی به این معنی نیامده است.

ل. د ص ۹۷۶ خانه تابستانی - پرواره - بالاخانه و حجره بالای حجره - بالاخانه‌ای که بالای حجره باشد دیگری ساخته باشند و اطراف آن باز باشد بالاخانه ۳- رف، طاق، طاقچه = پرواره

بروار Barvār

راهروهای دو طرف یک دهانه بزرگ

ل. م. ص ۵۱۴ بروار = پرواره = قُروار ۱- خانه تابستانی - خانه بادگیر دار ۲- خانه‌ای که بر بالای خانه

بستو Bastū

نوعی چغد با طاق مازهای که خیز آن بسیار زیاد است (بعضی اینستاده تند)

ل. م. ص ۵۳۱ بستو = بستوق = سفالین کوچک بستوفه = بستک = پشک مرطبان سفالین کوچک
 ل. د ص ۴۱ ظرفی که در آن مربا و روغن و غیره درست کنند - خمچه کوچک باشد کوزه دهان فراخ که در

آن ماست زنند و پنیر ریزند.

بیز Biz

نوعی چغد یا طاق مازه‌ای (بیضوی)

ل. م. ص ۶۲۵ بیز در ترکیب به معنای بیزنده آید: خاک بیز - مشک بیز، بیزیدن = بیختن

بهر Bahr

مقیاسی برای اندازه‌های کوچک مساوی ۳/۳ سانتی متر

ل. م - ص ۶۱۱ - ۱- نصیب، قسمت، بخش ۲ - قسمتی از شبانه روز ۳- پاره، جزو، قسمت

پشکم = بَشْکَم = پیشگه = پیشگاه Beškam

(پیش آمدگی در نمای بنا)

ل. م. ص ۵۴۲ پشکم = بچکم - پشکم ۱- خانه تابستانی ۲- بارگاه ۳- ایوان، صغه ۴- خانه‌ای که اطراف آن شبکه

و بارگیر داشته باشد

ل. د ص ۱۰۸، خانه تابستانی - بارگاه - ایوان - صغه

بُلندین Bolondin

= نعل درگاه = سفت

بُلنده تحمیل شده

ل. م ص ۵۷۴ بلندین = آستانه - چوب بالابین در خانه - چهار چوب در خانه - پیرامون در خانه

ل. د ص ۲۷۰ بلندین = آستانه - چوب بالابین در خانه

بندورغ Band - varq

تخته‌های آب بند که عمل سد کردن یا منحرف کردن آب را انجام می‌دهند

وَرغ = وَر = وُل = تخته بند

ل. م ص ۵۸۸ - بندورغ = (بند + ورغ) - سدی باشد که با چوب و علف و خاک و گل در پیش آب بندند تا

آب بلند شود و به زراعت رود

پیل پا = ستون Pil- Pā

ل. م ص ۹۵۶ نیلفا = ستونی که سقف بر آن قرار گیرد

ل م ص ۷۶۸ نیلفا = ستوتی که سقف بر آن قرار گیرد

پاراسته = پاراستی Pā-rāsteh = Parāsti

پائین آمدگی گنبد یا طاق از انتهای منحنی بصورت قائم تا پایه (فاصله پایه تا نقطه شروع منحنی گنبد یا طاق)

(ساق گنبد یا طاق)

= ساقه طاق یا گنبد

پا + راسته

۱- واژه پا به معنی پائین، تک - ته اسفل. قسمت تحتانی چیزی چون بنا یا دیوار و هر چیز دیگر. بُن، بنیاد، تحت،

مقابل فوق. (غیاث اللغات)

پَرِگَرِه = پَرِگَرِه Pargereh

اجرای پوشش بصورت طوقه چینی در بالاترین قسمت پوسته خارجی گنبد (خود) رجوع شود به مجله اثر شماره

۲۰

ل. د ص ۲۲۹ = طوق - طوق مرصع زرین

پالکانه = بالکانه = پنجره Pālekāneh

ل - د ص ۷۵ پالکانه = دری کوچک بود در دیوار که از او پنهان به بیرون نگرند - در مشبک کوچک را

گویند اگر آهنین بود و اگر چوبین باشد پنجره

ل - م ص ۶۷۸ پالکانه = بالکانه ۱- پنجره ۲- بالکن و پیش آمدگی ساختمان

پنام = عایق - آفتابگیر Panām

ل م ص ۸۱۳ - پارچه‌ای چهار گوشه که در دو گوشه آن بند دوزند و زرتشتیان در وقت خواندن اوستا به روی

خود بندند

۲- پوشیده، پنهان

ل - د ص ۵۷؛ پارچه چهار گوشه که در دو گوشه آن بند دوزند و زرتشتیان در وقت خواندن اوستا به روی خود

بندند

پالانه Pālāneh

اجرای چند لایه طاق سبک بصورت تیغه‌ای بر روی هم

ل ۰ م ص ۶۷۶، بنای یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف

ل د ص ۷۳ بنای یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف

چیدن چند لایه آجر بر روی هم

۱- بروزن کاشانه، مخارجهای باشد که به بالای خانه سازند (برهان قاطع)

۲- در اصطلاح بنائی یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف (دهخدا)

شاهد:

عمارات حاجی و پالانه‌هاش - همی برد و می کرد یکسر خراب (سلمان ساوجی)

پاتوپا Pā-tū-pā

نوعی چفد

فرمول = پا + تو + پا پیوند بامعنای دیوار دیوار در دیوار = دیوار تو دیوار.

واژه پا در اساس باید شکافته شود تا معنی آشکار گردد، لذا آنچه ارتباط با معماری دارد در این زمینه اینگونه آمده است:

۱- مقیاس طول برابر با یک قدم متوسط؛ گام، قدم، خطوه، در انگلیسی Foot گویند.

۲- قسمت سفلی چیزی، پا بین، تک، ته، اسفل، زیر، زیرین، مقابل بالا، زبر، زبرین.

۳- اساس و پایه چیزی چون بنا یا دیوار و غیره، بن، بنیاد، بیخ، اصل. (فرهنگ معین)

پادیاو Pādiāv

حوضخانه و وضوخانه = گودال باغچه = پاسیو در زبان فرانسه

ل. م ص ۶۵۱ پادیاو = پادیاو، شستن و پاکیزه ساختن چیزها بوسیله خواندن دعا

ل. د ص ۲۳ پادیاو = پادیاو، شستن و پاکیزه ساختن چیزها بوسیله خواندن دعا

پانید = Pāniz.

نوعی چغد بسیار کم خیز (بیضی خوابیده) = نان قندی

ل. م ص ۶۸۴ پانید = فانید = شکر قلم، شکر برگ

ل. د ص ۹۲ - پانید = شکر قلم، نوعی از حلوا

نوعی چغد با طاق، باخیز کم

۱- در برهان قاطع اینگونه آمده است: با ذال نقطه دار برون فالیز، قند سفید باشد، و بعضی گویند پانید شکر برگ

است و آن برگها باشد که از شکر سازند، و شکر قلم همان را می گویند.

- و نوعی از حلوا هم هست، و فانید معرب آنست. (برهان قاطع)

۲- نوعی از حلوا: شاهد: [اندر سلاهور هندوستان] شکر وانگبین و پانید و جوز هندی. (حدود العالم)

شاهد: کیز، کوشک قند، به، سد درک، اسکف این همه شهرها ژیند از حدود مکران و بیشترین پانیدها که اندر

جهان ببرند از این شهرکها خیزد. (حدود العالم)

پرورد کردن Parvar

قرار گرفتن آجر در طاق ضربی
ل. م ص ۷۶۳ = پروردن. در ترکیب بجای پرورنده آید و نیز در ترکیب بجای پروریده آید.

پرواز = Parvaz Pardi

چوبهای نازکی که برای قاب بندی در زیر سقف بکار می رود.

ل. م ص ۷۵۹ پرواز - چوبهای کوتاه که نزدیک یکدیگر بالای تیرخانه به چینند و روی آن حصیر اندازند و

خاک و گل ریزند.

ل. د ص ۲۴۵ - چوبهایی را گویند که هر یک به مقدار سه و جب طول به جهت پوشاندن خانه بر بالای

چوبهای بزرگ نزدیک بهم به چینند و بوریا بروی آن پوشند و خاک بروی بوریا ریزند.

پالار - تیر جمال Pālār

ل م ص ۶۷۵ پالار = درخت و ستون بزرگ، ستون، استون، شمع، دیرک، تیرک = پادیر = پالار
ل - د ص ۷۱ پالار = درخت و ستون بزرگ، ستون، استون، شمع

تاژ = نوعی تاق = تاق چهاربخش Tāz

ل د ص ۲۰۲ تاژ = خیمه = چادر = خانه کرباسی = سایبان

تیغه = دیوار غیر باربر = اسپر Tiqeh

ل م ص ۱۱۸۱ دیوار یک لایی نازک به قطر یک آجر
ل د ص ۱۲۲۹ دیواری که از خشت خام یا آجر سازند و آنها را ازینها پهلوی هم قرار داده محکم کنند. دیواری که ستبری آن ستبری یک خشت است. دیواری که قطر آن تنگترین بعد خشت یا آجر و امثال آن باشد

توفال Tūfal

تخته بسیار نازک و سبک که برای نماسازی زبرین سقف به کار می‌رود.
ل - م - ص ۱۱۶۸ تخته بسیار نازک و باریک که به سقف اطاق کوبند و سپس روی آنرا کاهگل گچ مالند.
ل - د ص ۱۱۲۶ چوبهای باریک و پهن که با میخ‌های آهنین کوچک آنها را بر روی تیرهای سقف اطاق بکوبند تا همه پوشش برابر و یکسان گردد و سپس آن را با گچ اندود کرده سفید کنند.

تاوه Taveh

نوع پوشش بسیار کم خیز
تاوه ل - م - ص ۱۰۱۳ تاوه = تابه ظرفی باشد که در آن خاکینه پزند و ماهی بریان کنند.
۲ - خشت پخته، آجر بزرگ.
ل - د ص ۲۴۷ تاوه = تابه ظرفی باشد که در آن خاکینه پزند و ماهی بریان کنند.

تیر گم Tir - gom

نوعی اجرای طاق بانیر چوبی

ساختار = تیر + گم

۱- واژه تیر پهلوی است Tir

۲- در اصطلاح چوب راست و دراز و کلفت که از تنه درختان محکم برند و روی سقف بناها اندازند را تیر

گویند مانند تیر آهن امروزی. (فرهنگ معین)

جهازه jahāzeh

جهازه چاغ کردن = چیدن چند لایه آجر بر روی هم در پوشش طاقها

ساختار واژه = جهاز + جهاز واژه‌ای عربی است. و پیوندش با معانی پالانه کردن در روی طاقها.

واژه جهاز به معنای موارد ذیل آمده است:

۱- آنچه بر پشت شعر بود از پالان و هوید و جز آن (مبذب الاسماء)

۲- پالان شعر (منتهی الارب)

۳- اصل آن از ستوری گرفته‌اند که پالان و بار او به شکم آید و برمد و روی صحرا گیرد.

و در مثل گویند: ضرب فی جهازه یا نفر فی جهازه: یعنی رمید و باز نیامد (منتهی الارب) (اقراب الموارد)

۴- کشتی، سفینه (فرهنگ معین) ۵- کشتی بزرگ (آندراج)

۶- رخت مرده و عروس و مسافر (منتهی الارب) (اقراب الموارد)

۷- مجموعه اعضایی که عمل معینی را انجام دهند، دستگاه - (فرهنگ معین)

۸- ساز، ساز و برگ، اسباب و لوازم خانه، مسافر، عروس (فرهنگ معین)

جناغی jenāqi

طاق یا چند تیزه دار

ساختار = جناغ + ی = نسبت یعنی به شکل جناغ = پیوند آن بانوعی قوس

جناغ چیست؟

۱- جناغ: طاق پیش زین اسب، دامنه زین اسب، پون، تسمه رکاب.

۲- جناغ: استخوانی به شکل ۷ در مرغ که توسط آن شرط بندی کنند، استخوانی که جلو سینه مرغ است.

(فرهنگ معین)

۳- در علم پزشکی استخوانی است که قفسه سینه را در خط وسط و جلو محدود می‌کند، و ۷ زوج دنده‌های

حقیقی قفسه سینه از طرفین بوسیله غضروفهای دنده‌یی به آن مفصل می‌شوند، و در قسمت انتهایی آن نیز ۳ زوج دنده‌های کاذب بوسیله غضروفشان به غضروف دنده‌های بالاتر مفصل می‌شوند. استخوانی است خنجری شکل و فرد و طویل که در قسمت قدامی و میانی قفسه سینه قرار دارد. (فرهنگ معین)

۴- دامنه زین اسب باشد که به عربی یون خوانند. (برهان قاطع)

۵- غاشیه زین که اکثراً از پوست پلنگ سازند. (دهخدا)

۶- تسمه رکاب (برهان قاطع)

۷- سه پایه که علما دستاویز براو نهند (لغت فرس ص ۲۳۶) (حاشیه برهان قاطع معین)

چارسو Čahār - Sü = cār-Sū

محل تقاطع دو راسته در بازار

ل م - ص ۱۲۶۵. چهارسو = چهارسوق - چهار راه میان بازار

ل - د ص ۳۲ = چارسوق. چار بازار. محلی در بازار که به چار سمت راه دارد و هر سمت دارای بازار و دکاکین

است.

چپری čapari

نعل درگاه بصورت مثلثی

ل - د ص ۱۰۸ منسوب به چپر = چاپاری - سریع و تند و فوری

چمانه Čamāneh

نوعی چغد حاصل از تقاطع دو بیضی

ل م - ص ۱۳۱۲ - ۱ - کدویی که در آن شراب کنند، پیاله شراب

ل د ص ۲۹۰ - کدوی سبکی بود که در او شراب کنند از بهر خوردن.

چفت = چفد čaft = cafd = cefd.

= خط منحنی = قوس

ل م، ص ۱۲۹۷ = چفته - چفت ۱ - چوب بندی است که ناک انگور و مانند آنرا بر بالای وی گذارند

۲- عمارتی که از چوب و تخته سازند، تالار، گنبد آسمانی، سقف طاق مانند و خمیده
ل د - ص ۲۴۷ - تالار و سقفی خمیده مانند طاق و آنرا چنجه نیز گفته‌اند

چپيله Capileh

= نوعی اجرای طاق

این واژه در اصل چپله بوده است.

۱- چپله در لهجه قزوین به معنی هلالی در طاق باشد. (دهخدا)

چمله Camleh

= چفدی که شامل بخش کوچکی از دایره است.

چم + له

واژه چم.

۱- خم و خمیده و راههای پر پیچ و خم باشد. (برهان قاطع) (از ناظم الاطباء)

۲- به معنی خم. (جهانگیری)

۳- به معنی خم و خمیده و راههای کج. (انجمن آرا) (آندراج)

۴ پیچ و خم. (غیاث اللغات)

۵- به معنی سینه که عرب صدر گویند. (برهان قاطع)

خاگی Xāgi

پوشش بیضوی شکل (تخم مرغی)

ل - د ص ۸۹ خاگ = تخم پرنده = مرغانه

خَر پشته Xarpos Teh

= پوشش شیبدار

ل م. ص ۱۴۰۶ - ۱- پشته بزرگ - ۲- خیمه - ۳- طاق - ۴- ایوان

خیمه پوش Xeymeh - puš

پوشش چهاربخش. (از انواع پوشش طاق)

ل م ص ۱۴۷۲ خیمه = منزلگاهی از پارچه کلفت که قابل حمل و نقل باشد - چادر

خوانچه پوش Kāncéh - Puš

نوعی پوشش بین توپزه‌های باربر

ل م ص ۱۴۵۰ خوانچه = سفره کوچک، خوان کوچک ۲- طبق چوبین کوچک که در آن شیرینی، میوه یا جهاز عروس گذارند

خیز Xiz

نسبت ارتفاع چفد یا طاق به دهانه را خیز گویند

ل م ص ۱۴۶۸ خیز = برخاستن - برجستن ۲- بلندی طاق در ساختمان، ارتفاع

ل د ص ۱۰۰۴ بلندی طاق در ساختمانها

خود Kūd

پوسته بیرونی گنبد

ل م ص ۱۴۵۲: کلاهخود، کلاه فلزی که سربازان بهنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر گذارند

دیرک Dirak

در چفدها و طاقهای بیضوی خط حد فاصل ما بین مرکز دهانه (وسط دو کانون بیضی) تا بالاترین نقطه بیضی را دیرک گویند

ل م ص ۱۵۹۲ - تیر بسیار بزرگ - تیرک

ل د ص ۵۳۹. ستون خیمه و جز آن - ستون خیمه - شمع تیر افراشته زیر چادر که حامل چادر است.

دمغازه Domqāzeh

نوعی گوشه سازی ساده در طاق کلمبو.

مترادف آن در معماری غربی Pendentive (پاندانعیو) است.

ل م ص ۱۵۶۰ دمغازه = دمغزه = دنب غزه = دنبالچه بیخ دم. استخوان میان دم جانوران
ل د ص ۲۳۷ دمغازه = دمغزه = دنب غزه = دنبالچه بیخ دم. استخوان میان دم جانوران

دستک Dastak

چوبی که در نمای بنا در محل اتصال آن با پیش آمدگی بام کار گذاشته میشود

ل م ص ۱۵۳۱ - ۱ دست کوچک ۲ - چیزی که مانند دست باشد، دسته

ل د ص ۷۰۷ - دسته - گوشه

رف Raf

طاقچه‌ای که در قسمت بالای دیوار تعبیه می‌شود.

ل م ص ۱۶۶۳ رف = طاقچه‌ای که در دیوار اطاق با گچ یا گل، تخته و غیره سازند و بر روی آن چیزها گذارند.

ل د ص ۵۳۰ - درون خانه‌ها برای نهادن ظروف و لباس طاقی را خالی گذارند و این معروف است. طاق ماندی

در دیوار درون خانه که در بالای طاقچه سازند و در آن نیز اسباب زینت و جز آن گذارند

رواق Ravāq

صنعه‌های سرپوشیده که جلوی اطاقها یا حجره‌های عمدتاً اماکن مذهبی ایجاد می‌کنند.

ل م ص ۱۶۸۰ - پیشگاه خانه - پیشخانه - ایوانی که در مرتبه دوم ساخته شود - سایبان

ل - د ص ۶۲ خانه‌ای که به خرگاه ماند و با سایبان - سقف مقدم خانه - سقفی که در مقدم خانه سازند - پیشخانه

- پیشگاه خانه

رازیگر Rāzīgar

= بنا

ل - د ص ۴۷ رازی منسوب به راز بمعنی بنا - بنائی

زفم Zomū

ترکه‌های خشک شده و نازک درخت همراه چند پرده گیل که روی بام برای عایق کاری پوشش بکار می‌برند.
ل - د ص ۱۶۶: سقف خانه باشد که آنرا از چوب و علف و گل پوشیده باشند.
۲- خاکی که در روی سقف خانه می‌ریزند

ساباط: Sābāt

سر سایه یا سایبان. امروزه به گذر یا کوچه سرپوشیده هم می‌گویند.
ل م ص ۱۷۸۱-۱- دالان، راهرو رو پوشیده، ۲- پوشش بالای راهگذر، سقفی که در زیر آن معبر ورود به خانه و سرای باشد ۳- سایبان
ل - د ص ۱۰- پوشش رهگذر - بالائی که زیر آن راه بود - پوشش و سقف - پوشش بازار، سقف میان دو دیوار که زیر آن راه بود.

ستاوند Satāvand

فضای سرپوشیده ستوندار که سه طرف آن باز باشد مثل ایوان جلوی کاخ‌ها و قصرها
ل م ص ۱۸۳۲ = ستن آوند ۱- صغه بلند که سقف آنرا به ستونها افراشته باشند.
۲- بالاخانه‌ای که پیش آن مانند ایوان گشاده باشد.
ل د ص ۳۰۱ رواق و بالاخانه باشد که پیش آن مانند ایوان گشوده بود، بالاخانه که پیش آن گشاده باشد، صغه بلند و بزرگ - صغه راهم گفته‌اند که سقف آنرا بیک ستون برافراشته باشند. مخفف ستن آوند است یعنی آونگ یک ستون است، یا آنکه نسبت به یک ستون دارد.
۱- رواق و بالاخانه باشد که پیش آن مانند ایوان گشوده بود. (برهان قاطع)
۲- بالاخانه که پیش آن گشاده باشد چون ایوان. (فرهنگ رشیدی)
شاهد: ستاوند ایوان کیخسروی - نگاریده چون خامه مانوی (فردوسی)
۳- صغه بلند و بزرگ (برهان قاطع) (رشیدی)
۴- صغه راهم گفته‌اند که سقف آنرا به یک ستون برافراشته باشد. (برهان قاطع) (رشیدی)
۵- مخفف ستن آوند است یعنی آونگ یک ستون است یا آنکه نسبت به یک ستون دارد. (فرهنگ رشیدی)

۶- چون صفه‌ای باشد بالای ستونی برداشته. (لفت فرس اسدی)

شاهد: جهان جای بقا نیست به آسانی بگذار - به ایوان چه بری رنج و به کاخ و بستاوند (طیان مرغزی)

سَخ Saq

پوشش یا چفد منحنی

ل. م. ص ۱۸۸۶ سَخ = سقف اطاق و مانند آن - ۲ قسمت درونی فک اعلی - سوراخ - ثقبه

ل - د ص ۵۲۵ - پوشش و سقف خانه و گنبد و امثال آن - پوشش خانه - نوعی عمارت است دراز و خمیده

مانند طاق که به عربی آج گویند.

سرو Soru

پیش آمدگی سقف در جلوی نما، مترادف غربی آن کُنسل است = شاخ - عمدتاً اگر پیش آمدگی از چوب باشد

لفظ سرو بکار میرود.

ل - م ص ۱۸۷۶ سرو = شاخ جانوران (گاو - گوسفند، گاو میش و...)

ل - د ص ۴۹۰ سرو = شاخ جانوران

سروک Sarvak

نوعی چفد تیزه دار

ساختار واژه سرو + ک = کاف تشبیه: پسوند

این واژه پیوند اساسی با معنای اصطلاحی آن (نوعی قوس) تواند داشت:

۱- سرو Srū واژه‌ای اوستایی است به معنی شاخ جانور.

۲- هرن گوید: در اوستا سروا (Srvā) (چنگال، شاخ)، در پهلوی سروب و سروو (Sruv - Srūb)، در بلوچی

«سرونب، سروم (Srum, Srunbē) (سم) و سرون (Sruvèn) که سروبن (Srūbèn) نوشته می‌شود در پهلوی به معنی شاخ

(سرو بین) است.

۳- در حاشیه برهان قاطع دکتر معین آمده است:

۴- مطلق شاخ را گویند خواه شاخ گاو باشد خواه شاخ گاو میش و شاخ گوسفند و امثال آن (برهان قاطع)

۵- مطلق شاخ حیوان و پاره شاخ حیوان و غیره که برای دفع نظر به گلوی اطفال آویزند (غیاث اللغات)

۶- و در برهان و غیاث اللغات به معنی پیاله شراب هم آمده است. (برهان قاطع) (غیاث اللغات)

شکنج Sekang

چین و چروک هائی که در گوشه سازی گنبد جهت تبدیل مربع به دایره یا تبدیل زمینه مربع نزدیک به مستطیل به بیضی ایجاد کنند (به مجله اثر شماره ۲۰ رجوع شود)

ل. م. ص ۲۰۶۶ - شکنج = چین و چروک، پیچ و خم زلف

شکر گاه Sekar - gāh

بخشی از طاق یا چفد که احتمال شکست آن میرود (زاویه ۲۲/۵ درجه از چفد نسبت به سطح افق)

ل - د ص ۴۶۸ شکر = شکردن = شکستن

ساختر = شکر + گاه و یا شکار گاه!؟

۱- اگر به معنی شکار باشد (اسم مرکب): محل شکار، جای صید کردن، آنجا که صید فراوان باشد:

نخبیر گاه (فرهنگ معین)

نخبیر گاه و ناحیه که در آن صید می کنند و محل صید (ناظم الاطباء)

صید گاه و نخبیر گاه (دهخدا) و شکر گاه -

طاق = تاق Tāq

پوشش، سطح محصور ما بین دو دیوار برابر یا حداقل چهار ستون برابر.

ل - د ص ۲۲ طاق = سقف محدب - آسمانه

طاق آهنگ = Tāq - e - Ahang

فرمول = طاق + آهنگ

۱- واژه ای پهلوی = āhang

۲- آهنگ خمیدگی طاق و سقف و ایوان و مانند آن را گویند (فرهنگ معین)

طاقبندی = طاقبندی Taq-Bandi

ساختن طاقچه روی طاقچه - نوعی گوشه سازی در زیر گنبد برای تبدیل زمینه مربع به دایره
ل - د - ص ۳۱ - نقشی که بصورت طاق در دیواره سازند برای خوشنمائی

طاق رومی = طاق رومی (Tāq-e-rūmi)-Tāq-e-Rumi

نوعی اجرای طاق = هره

ل - د طاق رومی: طاق بطول خشت، مقابل طاق ضربی که قطر آن قطر خشت است. در اصطلاح بنایان سقفی است محدب همانند گنبد

طاق ضربی = Tāq-e-Zarbi

نوعی اجرای طاق

۱- عربی، فارسی، صفت نسبی

۲- در علم معماری سنتی قسمی طاق که از آجرهای به هم پیوسته از پهنا زنند، بطوریکه قطر طاق قطر اقصر (کوتاهتر) آجر است. (فرهنگ معین)

طاق چهار بخش Tāq-e-Cahar baxš

ساختار واژه طاق + چهار + بخش

در برابر این ترکیب مادر معماری سنتی چار طاق داریم به کاربردهای گوناگون:

۱- نوعی از خیمه چهار گوشه که آنرا در عراق شروانی و در هند راوتی گویند. (برهان قاطع)

۲- خیمه مطبخ (برهان قاطع)

شاهد: فلک بر زمین چار طاق افکنش - زمین بر فلک پنج نوبت زنش (نظامی)

۳- مزین پنج نوبت در این چار طاق (نظامی) (به نقل از حاشیه برهان چاپ دکتر معین)

۴- اطاقی که در بالای سرایها بر چهار ستون بنا کنند. (حاشیه برهان قاطع)

۵- و چار طاقی: بنای مربعی میانه نه بزرگ نه کوچک که بر سرگور مردگان سازند. (دهخدا)

طنبی Tanabi

اتاقهای بزرگی را که اطراف آن بسته باشد (مثل سرسرا) طنبی گویند

۱- طنابی، ایوانی که توی ایوان کلان باشد (فرهنگ آندراج)

۲- بادغر (صحاح الفرس)

۳- بادغرد (صحاح الفرس)

شواهد:

۱- ز اطللس فلکم پرده در طنبیست - زبان خموش و لیکن دهان پراز عربیست. (دیوان البسه نظام فارسی)

۲- به رختخانه قاری خرام و زینت بین - که متکای مهش کرد بالمش طنبیست (دیوان البسه نظام فارسی)

۳- و گلشن سرای ترکان رادو طبقه کرد و طنبی عالی (یعنی ایوانی عالی) بردست صفة بزرگ ساز داد. (تاریخ

جدید یزد)

۴- و در باغچه طنبی و بادگیری بساخت و حوض وسیع راست کرد. (تاریخ جدید یزد)

۵- و چاه خانه و زیرزمین که آب به آن جاریست و طنبی عالی منقش و دور شاه نشین مقابل او کاشی تراشیده و

جامهای الوان و بر کنار طنبی توحیدی عربی از گفته مولانا مشارالیه نوشته (تاریخ جدید یزد)

۶- و هم متقارب این خانه خانه دیگر ساخته و سراستان و حیاضی و طنبی و آب برسو یاد در آن جاریست.

(تاریخ جدید یزد)

غوره گیل qūreh-gel

= نوعی ملات گل برای عایق کاری بام

غوره + گیل

واژه غوره:

۱- واژه غور گاه داریم به معنی جای فرورفتن آب، محل غور (دهخدا)

۲- غوره زار: جایی که در آن غوره باشد. (دهخدا)

(براین اساس غوره گیل باید گلی مخصوص باشد که یکبار بکار گرفته شود جهت معماری)

ادامه ۳- واژه غور:

= آب به زمین فروردن (تاج المصادر بیسفی)

- آمدن به زمین پست (اقرب الموارد)

- جریان آب زمین و فرو رفتن در آن (اقرب الموارد)

فَرَسَب Farash

فَرَسَب = هرس: تیر اصلی، تیرهای قوی و بزرگی که روی بالار قرار می‌گیرند.
ل م - ص ۲۵۱۶ فرسب = هرس = افرسب: چوب بزرگی که بام خانه را بدان پوشند شاه تیر
ل - د ص ۱۶۴: فرسب = فرسب: شاه تیر - درخت ستر بود که بدو بام را ببوشانند = بالار

فَدْرَه Fadreh

حصیری مقاوم از نی کلفت مخصوص پوشش بام
ل م ص ۲۴۹۲ بوربایی که از برگ خرما و غیره بافند و بر بالای چوبها و پروارهای سقف اطاقها اندازند. و گل و
خاک بر بالای آن ریزند.

قمی پوش qomi - pus

نوعی تاق با خیز بسیار کم

قمی + پوش

- ۱- نخست واژه پوش و موارد پوشانیدن آشکار گردد، سپس ترکیب آنرا تفسیر می‌کنیم:
- ۲- پوش: به معنی جامه و لباس و همچنین در کلمات مرکب گاه به معنی پوشنده و گاه به معنی پوشیده آمده است مثل: آهن پوش - تخته پوش - حصیر پوش - سفال پوش - نی پوش رومی پوش - تیر پوش و -
- ۳- به معنی چادر و خیمه، خرگاه، سراپرده، پوش سلطنتی، چادر سلطنتی
- ۴- پوشانیدن: سقف ساختن برای جانی، مسقف کردن خانه و جز آن. سقف زدن، سقف ساختن خانه را با تیرونی و گل و شفته و کالی و شالی و سفال و آهن و حصیر و نی و امثال آن. (دهخدا)
- ۵- به واژه پوش در کتبه پوش مراجعه فرمایید.

گَمَند Kamand

از اصطلاحات مربوط به چند بیضی (نصف محیط بیضی گمند خوانده میشود)
ل م ص ۳۰۷۶ ریسمانی محکم که هنگام جنگ آنرا بر گردن و کمر دشمنان اندازند و پیرا به بند در آورند

ل د ص ۲۰۱. ریسمانی محکم که هنگام جنگ آنرا بر گردن و کمر دشمن انداز و ویرابه بند در آورند

کفته. Kaftch

یک نوع چفد یا پوشش کم خیز و خوابیده.
ل م ص ۳۰۲. از هم باز شده - کوفته، کوبیده
ل د ص ۱۳. از هم باز شده - کوفته - کوبیده

کلیل: Kalil

از انواع چفدها، یا پوشش های کم خیز
ل م ص ۳۰۵۱: کلیل = کند - سست
ل - د ص ۱۳۴ کلیل = کند از زبان و شمشیر و بینائی

کلاله Kolāleh

قسمت بالای چفد کلیل را کلاله گویند
ل م ص ۱۳۰۱۹- موی پیچیده، مجعد ۲- کاکل، دسته گل
ل د ص ۵۶ موی پیچیده، مجعد ۲- کاکل

کلوک Kalük

اندازه ای در آجر مساوی ۱- آجر = نصف چارک
ل - د - ص ۱۱۳ کلوک: در اصطلاح بنایان نیمه چارک - ثمن آجر - ۱ آجر
۸

کلبا Kolpā

به پیش آمدگی جلوی نمای ساختمان کلبا می گویند (کلبا استفاده بالکن را دارد)
۱- این واژه با توجه به توصیف بیان شده از آن (در تعاریف معماری سنتی) پیوند اساسی با واژه کَلْبَتِک دارد و اینک
درباره کَلْبَتِک:

- به معنی خانه کوچکی که برکنار کشتها سازند از جهت محافظت خرمن از باد و باران، و ظاهراً مخفف کلبه است

و پس به بای تازی باشد، اما معاوره همان اول است.

- خرمن بان را نیز گویند (آندراج)

گلگن Kalkan

وقتی نیزه نافع شربر می‌گند کلکن شده است

۱- واژه کلکن خود به ننباهی نام گیاهی است که در تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۳۲۶ و ۳۲۸ آمده است.

۲- اما اگر آن را اسم مرکب قرار دهیم گن + کن (از کندن).

- گن: (بدون تشدید) -

۱- کچل را گویند یعنی کسیکه سر او مو نداشته باشد (با معنای اصطلاحی پیوند دارد) (انجمن آرای ناصری)

(آندراج)

۲- شاخ (انجمن آرای ناصری) (و آندراج) (پیوند دارد)

۳- منحنی، کج، خمیده و حق آنست که گن و گله به معنی کج و کوتاه آمده و آنرا به ضم (کاف) نیز استعمال

کرده‌اند (انجمن آرای ناصری) (آندراج)

۴- کوتاه، قصیر (ناظم الاطباء)

۵- چال، گودال (دهخدا)

گلنبوه = کلمبو Kolombu = Kolonbuh

نوعی طاق

۱- گلنبه: کلیچه‌ای که درون آنرا از حلوا و مغز بادام پرساخته باشند (برهان قاطع)

- و به معنی گلوله هم آمده است. خواه گلوله حلوا باشد خواه گلوله سنگ (برهان قاطع)

۲- در فارسی kolombi و Kolomi (کبه، نوده، جمع شده) در خراسان کلنبه چیزهای به یکدیگر چسبیده:

گردشده را گویند (فرهنگ نظام) (حاشیه برهان قاطع)

- در زبان کردی Kûlme, kolom (قبضه، ضربت مشت) (ژبا ص ۳۱۰)

(حاشیه برهان قاطع)

۳- کلیچه باشد که درون آن را از مغز بادام و امثال آن پر کرده باشند (آندراج)

۴- به معنی گلوله و کنایه از چیز ناتراشیده و ناملاهم و نامناسب (آندراج)

۵- مطلق گلوله خواه سنگی یا جز آن. (ناظم الاطباء)
کلمبو یا کلمبه

۱- نوعی نان شیرینی در تداول مردم خراسان (دهخدا)
۲- و در همه معانی کلمبه آمده است.

اما از معانی بیان شده می‌توان معنی گلوله سنگ را و یا جمع کردن ساختار طاق همانند یک گلوله مد نظر داشت و دیگر اینکه کلن + انبوه اگر ترکیب را بگیریم که در تلفظ کلمبوه شده است باز هم به معنی انبوه و جمع شدن گلوله سنگ و خشت را در طاق می‌رساند.

کُنه پوش = کانه پوش Kāneh-Pus - Konch-Pus

تورفتگی بالای سردرها که بصورت نیم گنبد یا نصف کلمبوه است.

ل. م. ص ۳۱۰۵. پوشش بالای در خانه - سایبان بالای در

ل. د. ص ۲۷۶. پوشش بالای در خانه - سایبان بالای در

کُنه + پوش

۱- واژه پوش: در فرهنگ معین در باب این واژه اینگونه آمده است: قسمتی از گل که برای حفظ قسمت‌های دیگر است. (فرهنگ معین)

۲- معادل فرانسوی آن Enveloppe است که به معنی پوشش - لافافه - ظرف، صورت ظاهر، پوشیدگی می‌باشد (فرهنگ فرانسه به فارسی نفیسی)

واژه کُنه (کُنه - کُنه)

۱- عربی، سایبان (برهان قاطع) (آندراج) (ناظم الاطباء)

۲- پیچه، یعنی پوشش بالای در خانه یا سایبان بالای در. (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) و (اقرب

الموارد)

۳- خانه خرده‌اندرون خانه (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) (اقرب‌الموارد)

کیز Kiz

تورفتگی پای دیوار برای نشستن طاق بر روی آن

۱- در فرهنگها اینگونه توصیف شده است:

- نمد را گویند (فرهنگ جهانگیری)

- به معنی نمد باشد و آن را از پشم می‌مالند و به عربی لبد گویند. (برهان قاطع)

- و علاوه بر آن در آنندراج شاهدهی برای آن آورده است که از ذکر آن خود داری می‌ورزیم ولی در

معنای کیز در بیت ذکر شده دریافت می‌شود که بر آن می‌نشستند یا می‌خفتند (خفته تو بر کیز)

۲- حال براین باور می‌توان بود که واژه کیز که در معماری به معنای «جا پای در دیوار» برای شروع طاق زنی

دو انگاره را به ما می‌دهد یکی اینکه بر آن می‌نشستند دو دیگر بر آن می‌ایستادند برای کار کردن.

پس در پایان می‌توان گفت که رازان آن را به وام گرفته‌اند برای کار بردی ویژه در دانش «معماری».

گنبد رُک - رُک Gonbad-e-Rok

= نوعی گنبد به شکل هرم یا مخروط

گنبد + رُک

۱- واژه گنبد آشکار است آنچه نیاز به توضیح دارد واژه رُک است.

واژه رُک

۱- رسته و صف کشیده (برهان قاطع) (ناظم الاطباء)

۲- راسته و صف کشیده چه اگر گویند فلان چند رُک شد یعنی چند صف شد. (لفت محلی شوستر)

۳- دهخدا گوید در معنی صف و راسته مصحف رُگ است به معنی زُج ورده (دهخدا)

۴- واژه‌ای عربی با تلفظ رُک - به معنی جزوی را بر جزو آن چیز افکندن: رککت الشینی بعضه علی بعضای

طرحه (منتهی الارب) (ناظم الاطباء) (اقرب الموارد)

۵- چیزی بر چیزی افکندن (تاج المصادر بیهقی)

۶- جزوی را بر جزو آن چیز افکندن (آنندراج)

۷- اگر رُک باشد هر طبقه آجر یا خشت در بنا - رج. (دهخدا)

گلجام Coljam

شیشه‌های کوچک و رنگین که در داخل گچ کار می‌گذارند و آنرا در بالاترین قسمت طاق تعبیه می‌کنند که نور رسانی به داخل بنا را تامین کند.

ل م ص ۳۳۶۴ شیشه‌های رنگین که در خانه و حمام و تابدانها تعبیه کنند، آئینه جامی.

ل د ص ۳۶۱: شیشه‌های رنگین که در عمارت خانه و حمام و در تابدانها تعبیه کنند و آنرا آئینه جامی نیز

می‌گویند.

گریوار = گریو = ساقه گنبد Gerivār = Geriv

رجوع شود به مجله اثر شماره ۲۰

ل م ص ۳۲۹۶ گریوار = گریو = گردن

ل - د ص ۲۷۷ - گریواره مرکب از گری | گردن | + واره (پسوند نسبت و اتصاف) = گردن + واره

گهواره‌ای (طاق گهواره‌ای) Tāq-e-Gihvā rehiy

نوعی طاق = طاق آهنگ

ل م ص ۳۴۹۷ = گهواره پوش، پوششی که به شکل گهواره برند و دوزند

ل د ص ۶۲۰ = گهواره پوش، پوششی که به شکل گهواره برند و دوزند

گول Gaval =

نوعی تنبوشه = تنبوشه‌های بزرگی که برای جلوگیری از ریزش قنات به کار می‌رفت

ل م ص ۳۴۷۱ - حوض ۲ - استخر - تالاب ۳ - دریاچه

ل د ص ۵۷۲ آبیگری که اندک آب در آن ایستاده باشد

لاپه Lāpeh

چوبهای نازکی که برای پوشش زیرین سقف به کار می‌برند.

ل م ص ۳۵۱۹ - قطعه بریده از چوب والوار

ل د - ص ۱۲ اصطلاح نجاری، لاپه کردن = بریدن تیر از میان به درازا

لته پوش Latch - Pus

نخته‌های کوچک نازکی که روی شیروانی قرار می‌گیرد و بجای سفال به کار می‌رود.
ل م ص ۳۰۶۶. نخته‌های مستطیلی که در بعضی نقاط گیلان و مازندران بجای سفال پشت بام به کار برند.

مازه دار Mäzch - Dür

نوعی چغد، چغد بیضی، چغدی که تیزه ندارد.
ل م ص ۳۶۹۶. مازه = مازو - برجستگی‌های کروی شکلی که بر روی جوانه‌های درخت بلوط ایجاد می‌شود.

نُهَنین Nahanhan

خورشیدی وسط کاربندی = شمشه
ل م ص ۱۸۷۲ = نُهَنین: سرپوش دیگ و مانند آن ۲ - طبق تنور و مانند آن، سرتنور.
ل م ص ۹۶۳ = نُهَنین: سرپوش دیگ و مانند آن ۲ - طبق تنور و مانند آن، سرتنور.

نعل درگاه Naldargah

نیر یا چغد بالای در، درگاه، پنجره و غیره
فرمول: نعل + درگاه = ترکیب اضافی
۱ - درباب این ترکیب با حذف پسوند «گاه» در آندراج اینگونه آمده است: نعل دزه، سکه آهنی که بر در زند و حلقه بدان پیوسته شود.
شاهد - کارهای محکم میان بهر گشایش بسته‌اند - از تمنای گشودن نعل در در آتش است. (تأثیر) (فرهنگ آندراج)

واریخته: Varixteh

پوشش شیب‌دار یک طرفه
ل م ص ۴۹۴۳. جایی که شیب آن از یک سوست نه از چند سو، شیروانی وار بخته

واشدگاه Vašod-gāh

فرمول ساختار = پیشوند وا + فعل شدن + پسوندگاه

میدانچه کوچک در محل تلاقی دوراه

درباره واژه‌ها و اشده در فرهنگها اینگونه آورده‌اند:

۱- واشدگی: حاصل مصدر یعنی عمل و اشده و باز شدن (دهخدا)

۲- واشدن: مصدر مرکب - به معنی باز شدن و مفتوح و گشاده شدن - از هم باز شدن.

پراکنده شدن و روشن شدن (ناظم الاطباء)

جدا شدن (غیاث اللغات) (آندراج) (ناظم الاطباء)

منفصل گشتن: (ناظم الاطباء)

۳- واشدنی: صفت لیاقت، قابل باز شدن، جدا شدنی (دهخدا)

۴- واشده: باز شده، شکفته، جدا شده از . . . (دهخدا)

وَزکَد varkad

ور + کد = غرفه

۱- واژه ور به لغت زند و پازند سینه را گویند که عربان صدر خوانند (برهان قاطع)

۲- در زبان پهلوی varf به معنی سینه، کمر آمده است، علاوه بر آن ورت varf در پهلوی به معنی گرد، دایره وار

هم آمده است. (فرهنگ پهلوی)

۳- وَر به معنی سبق و تخته اطفاله که معلمان بدان تعلیم دهند چنانکه فلانی فلانه چیز وَر می‌دهد یعنی تعلیم

می‌دهد و درس می‌گویند (آندراج) (برهان قاطع)

۴- سبق و تخته درس کودکان، تخته‌ای که در مکتب‌های قدیم معلمان روی آن به شاگردان تعلیم می‌دادند.

سبق، (فرهنگ دکتر معین)

کَد: Kad

۱- در زبان پهلوی Katak به معنی خانه می‌باشد.

۲- خانه، بیت.

۳- پیشوندی که بر سراسما در آید و معنی خانه و محل و ده دهد مثل کدخدا (خداوند خانه) و یا پسوندی که به

آخر اسما پیوندد و معنی محل و جای و مقام دهد: بتکد (سکده)

ترکیب وزکد: با توجه به معنی سینه و کمر می‌توان گفت که سینه و کمر خانه را مراد است

هَج haj

عمود، عمود کردن = وقتی دو تا بند بیضی با هم زاویه قائمه تشکیل دهند هج نام دارند.
ل م ص ۵۱۰۳: راست و افراخته - مستقیم، قائم - منصوب.

هشت و گیر Hasi - (-) gir

= نوعی آجر چینی به صورت قفل و بست

هشت و گیر

۱- واژه (هشت) در این ترکیب منظور فعل هشتن است که با گیر و معنای اصطلاحی پیوند اساسی دارد.

- گذاشتن - رها کردن (برهان قاطع)

- نهادن، روی چیزی یا بر جایی قرار دادن (دهخدا)

- باقی گذاشتن، بجای گذاشتن پس از آن (دهخدا)

- وا گذاشتن، ول کردن (دهخدا)

۲- و اقا اصطلاح هشت و گیر در توصیف دهخدا ذیل هشت گیر اینگونه می‌نگارد:

: هشت گیر (اسم مصدر مرکب) مرکب از هشت - مرخم هشتن - و گیر - ریشه فعل گرفتن.

در اصطلاح بنایان این است که ردیفی را بر جسته و ردیفی را فرورفته چینند تا دیواری دیگر چون بدان متصل

گردد نیک پیوندد. (دهخدا)

هورنو Hornü

نور گیر بالای سقف

هور + نو (ر)

۱- این واژه در اصل هور + نور بوده است که به جهت مسائل زبانشناسی در تخفیف واکه‌های آخر کلمه و حذف

آن تبدیل به هورنو شده است. مثل تمبر = تمر خوانده می‌شود که فونوتیک مخرج حروف اقتضای حذف را دارند و تلفظ

هورنو ثقیل و گرایش شدیدی به حذف (را) دارد.

۲- واژه هور:

- نامی است از نامهای آفتاب عالمتاب (برهان قاطع)

- در زبان کردی و اوستایی به آن خور گویند.

- خور، خورشید، شمس، (دهخدا)

۳- و این ترکیب دقیقاً به معنای اصطلاحی آن می باشد یعنی محلی که نور خورشید از آن داخل محوطه و با اطاق

و سالن و اصطبل و... می گردد که هنوز از این نوع هورنوها در مناطق ایران زیاد ساخته می شود بویژه در بین معماری روستائیان.

* * *

منابع نقشه ها :

۱- آرشیو اسناد و مدارک سازمان

۲- دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی

۳- معماری ایران (دوره اسلامی) ج ۱ و ۲ به کوشش محمد یوسف کیانی - جهاد دانشگاهی ۱۳۶۸

۴- معماری ایران آرتور اسپام پوپ ترجمه کرامت الله افسر - انتشارات پسا ولی ۱۳۶۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

